

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به این که مجموعه اباحت که در باب اصول گفته شده است عرض کردیم یک پیشنهادی دادیم، این پیشنهاد نه به این معنا که مطالب جدیدی گفته بشود، بحث سر این بود که مجموعه ای که تا حالا در اصول در حوزه های اسلامی، مخصوصا سه حوزه ای که ما اخیرا داریم که محل مراجعه ماست، این ها را اگر بخواهیم تنظیم بکنیم این است یعنی من فعلا آن چه که موجود بوده، بعضی هایش در بعضی از کتب هست، فرض کنید مباحث اصول عملیه در کتب شیعه خیلی بهتر از کتب اهل سنت روی آنها کار شده است. بعضی از مباحث الفاظ در کتب اهل سنت بیشتر کار شده تا کتب شیعه، بعضی از مباحث حکم که بخش اول بود باز در در عده ای از کتب بیشتر کار شده است. عرض کتب یکنواخت نیستند، این مجموعه کتبی که ما داریم.

لکن این طرحی را که عرض کردم یک طرحی است که تقریبا تمام آن چه را که در این کتب هست شاملش می شود، به یک نحوی که جمع و جور باشد، یک سر و تهی هم پیدا بکند.

به هر حال در این طرح اگر دقت بکنید ان شا الله این توضیح را بعدا عرض می کنم طبیعتا موضوع یکی نمی شود یعنی این طور نیست که موضوع یکی باشد، سر این که عده ای هم از این آقایان علمای ما موضوع علم اصول را یکی نگرفتند همین است، یعنی بحث اصول عملیه یک چیز است، بحث امارات یک چیز است، مصادر تشریع یک چیز است و این توضیح را بعد عرض می کنم، الان فقط امثال کفایه و حتی مرحوم نائینی را هم که ان شا الله بعدا می خوانیم موضوع را یک عنوان جامع می دانند ولو اسمش را ندانیم. یک عنوان جامعی که بتواند این مسائل مختلف را جمع بکند.

ان شا الله تعالی عرض می کنیم که این سرّی دارد، این این طور نیست که ما اصلا بگوییم موضوع یک عنوان مبهمی است که عنوانش را نمی دانیم اما معذک مثلا موضوع مسئله است، این که موضوعات مسائل و این ابوابی که عرض کردیم فرق می کند نمی شود

انکارش کرد، اما این که ما اصرار بکنیم حتما یک موضوع جامعی بین تمام اینها تصویر بکنیم ولو انتزاعی باشد، حالا اسمش ادله اربعه باشد به قول آقایان یا به قول مرحوم صاحب فصول ادله بما هی بذاتها یا ادبه بما هی ادله این بحث هایی که مرحوم شیخ و دیگران در کفایه هم آمده و آقاضیا هم دارند، مرحوم نائینی هم دارند، آقایان مراجعه بکنند چون بحث روشنی ندارد که بخواهیم تعرضش بشویم، ان شا الله این توضیحش بعد خواهد آمد.

آن وقت در این طرحی که الان گفته شد همان اشکال کلی که ما همان اول هم بنده عرض کردم که اصولی که الان اهل سنت نوشتند قاعدتا و اصولا اصول فقه استنباطی است، یعنی در فقه استنباطی این راه را، حالا استنباطش را هم بعدا توضیح عرض می کنم، این راه را پیش گذاشتیم یعنی مجموعه مباحث این بوده و این به خاطر آن تفکر کلی که اهل سنت داشتند که شان فقیه را استنباط می دانستند. مسائلی که مربوط به ولایت و حکومت و اداره جامعه بود اصولا از شأن فقیه خارج بود و شأن حاکم بود و ولی امر به اصطلاح و امیرالمومنین به اصطلاح خودشان. آن کسی بود که مردم انتخاب می کردند و عرض کردیم این انحای مختلف در این جا به کار بردند. عده ایشان این بود که خود خلفا، به قول خودشان امیرالمومنین ها می آمدند و از فقها می خواستند که این مسئله را بررسی بکنند. عده ای از فقها هم خودشان می نوشتند به این که مثلا در این مسئله این طور است و در آن مسئله و بعد امیرالمومنین یکیش را انتخاب می کرد. عده ای هم تدریجا این احکامی را که مربوط به اداره جامعه بود کلا جدا کردند، مثل همین احکام سلطانی که الان داریم. دو تا احکام سلطانی داریم و خیلی هم متقارب به هم هستند، چاپ شدند، هر دوی احکام سلطانی در یک جلد چاپ شدند و انصافا هم قشنگ است و قسمت های دیگری را هم چون مثلا یکی از شئونی را که برای ولی امر می دانستند مسئله حسبه بود، حسبه شبیه تقریبا گشت ارشادی که الان زمان ما متعارف است. عده ای بودند که اینها به بازار آمدند چون از اولی و خلیفه دومی نقل کردند و از امیرالمومنین هم نقل شده که خودشان هم شخصا در بازار حاضر می شدند و جاهایی که کار اشتباه بود تذکر می دادند. این تدریجا به یک عنوان رسمی آمد، یک چیزی شبیه نیمه دولتی، تقریبا بعدها که اصطلاحا اسمش دیوان حسبه بود و در زبان فارسی هم محتسب، محتسب از همین عنوان است، این را هم آمدند با این که تدریجا با این که در اوائل یک امر خودجوشی بود، تدریجا شکل و شمایلی به خودش

گرفت، به اصطلاح امروز ما آئین نامه ای برایش تدوین شد، طرح شد که محتسب و کسانی که از طرف دیوان حسبه می رود چه وظایفی دارد، چکار باید بکند و حتی یکی یکی شغل هایی که در جامعه مطرح بود، فرض کنید از کله پزی و قصاب و بقال، در این کتابی که معالم القربۃ فی احکام الحسبه است، شنیدم تازگی به فارسی چاپ شده، انصافا کتاب قشنگی است، آئین نامه اجرائی همین دیوان احتساب یا حسبه که یک امر اجتماعی بود، این را هم تنظیم کردند. مثل همین گشت ارشاد است، فقط آمدند مرتبش کردند، تدریجا بر اثر گذشت زمان.

یکی از حضار: الان اصطلاح تعزیرات همین است دیگه

آیت الله مددی: تعزیرات اصطلاحا جایی است که حد نباشد، در این کتاب معالم القربۃ حتی کیفیت احتساب بر وعاظ را هم نوشته است که کسی که به منبر می رود باید این مطالب را بگوید، اگر این مطالب را ضعیف گفت این جور برخورد بشود. خیلی لطیف است یعنی بحث وعاظ هم دارد. این در این معالم القربۃ یکی از عجایبش این است که خیلی از شغل ها را نوشته که الان محقق کتاب هم نوشته که نمی دانیم این شغل چیست، یعنی از کله پزی و بقال و قصاب و عطار بگیرید تا حتی واعظی که منبر می رود تمام اینها را به صورت آئین نامه در آوردند که این باید این جور باشد و این باید این طور باشد، این باید این طور باشد، شنیدم به فارسی هم هست. من دو کتاب در احکام حسبه دارم، یکی معالم القربۃ و یک کتاب دیگه هم هست و این سال ۷۰۰ است به نظرم اگر اشتباه نکرده باشم.

غرض به این که این از خیلی قدیم، عرض کردم ابتدائش را به صورت خیلی مبهم به دومی نسبت می دهند، به امیرالمومنین نسبت می دهند که در بازار می آمدند و می گفتند این صاحب من است، قبول نکرد، گفتند باید برگرداند چون این عبد است و کاری نمی تواند بکند یا جاریه بود.

به هر حال اجرا می کردند نه این که تعذیر بکنند، می آمدند آشنا می کردند وظیفه این طور است، شما باید دکانتان این طور باشد، همین کارهایی که الان یک مقدارش را شهرداری انجام می دهد، مجموعه این ها و اضافه بر آن همان تصور کلی که یک جمعی بین دین و تمدن بشود یعنی همان مظاهر تمدنی را که شهر و شهرسازی اقتضا می کرد این را با لغت دین جمع بکنند. به قول عرب ها دین

و تمدین، تمدین یعنی تمدن، یک نوع بین دین و تمدن را جمع بکنند، هدف این بود و کتاب های مفصلی هم نوشتند. این در فارسی هم لفظ محتسب زیاد بکار برده شده، محتسب مراد همین دیوان حسبه است. این را دقت بکنید.

این را هم می آمدند فرض کنید استعانه به فقها می گرفتند لکن امر حکومتی بود یعنی آنچه که برمی گشت در واقع بر می گشت به تصمیماتی که سلطان گرفته بود و عرض کردیم در فقه شیعه این طور نبود، امام معصوم سلام الله علیه بعد هم با یک درجاتی برای فقاہت ولایت قائل بودند، برای امام که ولایت کلیه قائل بودند، این این طور نبود که شان امام را فقط استنباط صرف بدانند. این یکی از اساس اختلافات بین این تفکر فقهی این طرف با آن طرف است و لذا آنها چون شأن خودشان را استنباط می دانستند اصلا در تعریف اصول هم القواعد الممهده لاستنباط الاحکام، اصلا کلمه استنباط را بکار بردند. خب این تقریبی را که ما برای اصول عرض کردیم برای مرحله استنباط اجمالا بد نبود. همین ۵ بابی را که عرض کردیم و یک باب را هم به عنوان خاتمه اما در این تقسیم بندی جایی برای احکام ولایی نیست، طبیعتا اگر بنا بشود ما بابی را به عنوان احکام ولایی اضافه بکنیم عادتاً باید یک باب دیگری باشد و یک اصول دیگری باشد یعنی اصلا تفکر دیگری است. چون این در احکام ولایی این در این احکام مفروض این است که حکم آمده، دنبال آن کیفیت استنباط هستند، در آن جا تاسیس حکم است، حکم ولایی را انجام می دهد و عرض کردیم یکی از مشکلاتی که در دنیای اسلام واقع شده مخصوصاً آن یکی دو خلیفه اول و مخصوصاً دوم این ها هم جنبه ولایت بر آن ها قائل بودند و هم جنبه فقاہت و این که مثلاً اینها عالم هستند و علم به فقه دارند، این مشکل این شد که در عده ای از مواردی که نصی رعایت نشده بود و دلیل روشنی نبود حتی در مواردی دارند که نص هم وارد شده بود. حالا ایشان قبول نمی کرد، این منشا می شد که به اصطلاح حکم را عوض بکنند و این بحث معروف که آیا این حکمی را که مثلاً الان این شخص کرد آیا حکم ولایی است یا حکم اولی است، همین که الان دارند که فرض کنید تحریم متعه که کرد، حالا از تعجب این است که در این کلام معروفش دو چیز را تحریم کرد، هم متعه الحج و هم متعه النساء، متعه الحج را اهل سنت قبول نکردند، به هیچ وجه زیر بار نرفتند، آنی که در تاریخ نقل شده یک نفر یا دو نفر از تابعین آن هم رایشان با رای همان دومیشان و إلا بعد هم باز قبول نکردند. متعه الحج این بود که اگر افراد به حج رفتند عمره را انجام دادند از لباس احرام خارج

نشوند، همان حالت احرام خودشان را حفظ بکنند، بعد به حج بروند. عمره را که انجام دادند عمره تمتع، خب مشهور بین مسلمان ها این بود که وقتی عمره را انجام داد از لباس احرام در می آید و می تواند به حمام برود، لباس بپوشد، عطر می زند، حال عادی پیدا می کند، او می گفت این مناسب با حج نیست، عده ای زودتر به مکه آمدند و اعمالی را انجام دادند، با لباس خوب و راحت و عطر زده و عده ای هم تازه از راه می آیند، لباس ها پاره و چهره ها آفتاب خورده و سوخته و این دو تا منظر به هم نمی خورد در شهر مکه لذا آقایان اگر عمره شان را هم انجام دادند از لباس حج خارج نشوند تا بروند خود حج را انجام بدهند، یک دفعه همه از احرام در بیایند نه این که عده ای اول از احرام در بیایند، خب این مطلب ایشان قبول نشد، الان هم سنی ها قبول ندارند. اصلا کلا عرض کردم به لحاظ قائل تا آن جایی که من دیدم و حالا العلم عند الله یک نفر یا دو نفر از تابعین که اهل کوفه هستند و با ایشان هم عقیده شدند. هیچ کس در حج این حرف ایشان را قبول نکرد اما در متعة النساء قبول کردند، به عکس آن شد یعنی دقیقا آن مطلب عوض شد.

مطلب دیگری که من مثال عرض می کنم، این که آیا زنی که بائن است و طلاق بائن دارد نفقه دارد یا نه، مسکن دارد یا نه، حالا علی اختلافی که نمی خواهم وارد خصوصیت بشوم. یک حدیث معروفی است که مال فاطمه بنت قیس که شوهرش طلاق بائن داد و بعد به پیغمبر گفت که من جا ندارم، گفتند برو خانه فلانی یعنی شوهر به او نفقه ایام عده نداد، خب نقل کردند که خود عائشه، خود عمر و اینها عقیده شان این بود که نفقه دارد، این زن بیچاره در این ایام عده چکار بکند، بعد حتی به عمر یا عایشه گفتند که آن فاطمه بنت قیس این طور نقل کرده است، در کتاب محلی از قول عمر نقل می کند لا نترک کتاب ربنا و سنه نبینا لقول امرأه لا ندري أجهلت أم علمت، این تعبیر را خود اهل سنت هم گیر کردند چون طلاق بائن که در قرآن هست که حالا کتاب ربنا باشد، و یک توضیحاتی را عرض کردیم که فعلا نمی خواهم وارد این بحث بشویم. غرض دقت بکنید با این که نقل کردند که این این طور گفته و فاطمه بنت قیس گفته که رسول الله فرموده، البته عرض کردم عده زیادی از اهل سنت در این جا حرف آن را قبول نکردند، حرف فاطمه بنت قیس را قبول کردند مثل ابن حزم، خودش عقیده اش این است که حدیث فاطمه بنت قیس و آن که ایشان آمده مخالفت کرده، عائشه مخالفت کرده یا عمر مخالفت کرده این مخالفت تاثیرگذار نیست. عرض می کنم دیگه حالا بخواهیم در فقه اسلامی کلا این مسئله خیلی تاثیرگذار

است یعنی این قسمت یک خلطی بین احکام ولایی و احکام استنباطی شده است و این بیشتر در همین عهد صحابه است و مخصوصا در دومی. در دومی این مشکل خیلی شدید است و آیا با آن برخورد حکم واقعی بشود یا حکم ولایی بشود محدود است. همین مسئله اراضی خراجیه، البته اراضی خراجیه را چون می گویند به امضای اهل بیت رسیده است. خب اراضی خراجیه بنایشان به این است که زمین عراق ملک نمی شود و اجاره داده می شود. زمین های درآمد زا، خب الان، البته ما تاریخ این را عرض کردیم، از همان قرن اول یوآش یوآش مسلمان ها زیر بار نرفتند، حالا در قرن دوم ما از امام صادق روایت داریم که یلی المسلمین لکن عملا، الان که خب می دانید در عراق دیگه قسمت هایی را همه مردم را مالک می دانند، نه حالا شده، سالهاست، قرن هاست در عراق مالک می دانند، الان مدارس درست کردند، اخیرا که حوزه های علمیه و شهرک های حوزوی درست کردند، تمام اینها زمین های خراجی اند و عادتا هم ملک کسی نیست، اگر آن فتوایی را که در کتبشان نوشتند، عرض کردم بعد از این که صفویه رفتند و عراق را گرفتند این دعوا بین علمای شیعه مطرح شد و لذا سه چهار تا از علمای شیعه رسائل خراجیه دارند، همه این ها مال قرن دهم است، اوائل صفویه مرحوم محقق کرکی دارد، مرحوم محقق اردبیلی دارد، مرحوم شیخ ابن ابراهیم ابن سلیمان قطیفی دارد، چون ایشان با کرکی خیلی بد بود. در این رساله خودش هم خیلی به ایشان اهانت می کند، خب شان علما نیست.

علی ای حال اما این عملا الان این طور است، یعنی الان عملا چنین چیزی به عنوان اراضی خراجی وجود ندارد که مثلا دولت اسلامی بیايد اینها را اجاره بدهد، منافعی را بیت المال به مسلمان ها تقسیم بشود، نیست، عملا نیست، اصلا اوقاف هست، مخصوصا حالا سابقا خانه بود، حالا اصلا یک شهرک است مثلا، چندین هزار متر و ده ها هزار متر است و قطعا اینها، مخصوصا اینهایی که نزدیک کوفه هست که این ها قطعا باغ و زمین کشاورزی بودند. اینها شبهه ندارد که تمام این اطراف مثل نجف و کوفه و اینها، اصولا دور و بر رودخانه ها در طول تاریخ آباد بودند، حالا اسمش کوفه بود یا نبود، شواهدی بر آبادی و این که در مثلا اطراف همین کوفه، ما قبل از دو هزار سال هم داریم. حالا اسمش کوفه نبود. کوفه را زمان، تصادفا فاتح کوفه هم همین سعد ابن ابی وقاص است و اندازه مسجد را هم می گویند این اندازه گرفت، همین که اسمش را بردیم. سعد ابن ابی وقاص، علی ای حال این این طور نبود.

و این مسائل جزء یکی از مسائل بسیار بسیار مهم در دنیای اسلام الان این است. واقعا خیلی تاثیرگذار است و خیلی سخت هم هست یعنی الان برخورد با اهل سنت در این قسمت هنوز مشکل دارد که آیا این حکم که ایشان کرده حکم ولایی بوده؟ محدود بوده یا این حکم واقعی بوده؟ در کتاب های ما هم این طور گرفتند، در همین کتاب های ما، چون روایت هم دارد، صحیحه محمد ابن حلبی دارد که یلی المسلمین إلی آخره که دیگه نمی خواهم وارد بحث فقهی بشوم. روایت صحیحه هم هست، علی ای حال.

ببینید من یک نکته ای را الان می خواهم عرض بکنم که البته تفصیلش را بعدا در تفسیر علم اصول که مرحوم نائینی می فرمایند کلام ایشان را می آوریم. ببینید علم اصول اصولا این طور نبوده. ما الان غالبا نحوه بحثمان این طوری است، اول اصول را می خوانیم که بعد وارد فقه بشویم، در حقیقت عکس بوده در تاریخش، اگر آن وضع طبیعی را بخواهیم مقایسه بکنیم اول فقه بوده و بعد اصول بود. اگر بخواهیم به قول آقایان لیوافق الوضع الطبع، می خواهیم آن چیزی را که قرار می دهیم با واقعش بسازد اول باید از فقه به اصول رفت، در حقیقت عرض کردم در قرن اول فقه آمد و تا قرن دوم. اواخر قرن دوم اصول پیدا شد، و لذا طبیعت کار، آن وقت این فقه قرن اول یک جور است، فقه قرن دوم اواخرش جور دیگر است، قرن سوم جور دیگر است، نکته فنی را خوب دقت بکنید. طبیعتا شکل اباحت اصول عوض می شود، این که مرحوم نائینی فرمودند موضوعش یک عنوان جامعی است و مبهم است! نکته تاریخی دارد، این این طور نیست که ایشان خیال فرمودند.

یکی از حضار: خود علم اصول سبب تغییر فقه نشده؟ یعنی همیشه تغییرات هم برعکس بوده؟

آیت الله مددی: نه وقتی مبنا گرفتند عوض می شود دیگه.

ببینید من چند دفعه عرض کردم و این را خوب دقت بکنید، یکی از مشکلات اهل سنت هم همین است که ما در روایات اهل سنت هم نداریم که پیغمبر فرمود شما اگر مسئله ای واضح نبود علمایتان جمع بشوید و اجماع بکنید و هر چه گفتید آن درست است. نه در زمان دومی اجماع کردند، عمل کردند و بعد آمدند از آیات و روایات، و من یتولی غیر سبیل المومنین، سعی کردند دلیل برای آن پیدا بکنند. اولاً به قیاس عمل کردند، ملتفت شدید؟ اول آمدند به قیاس عمل کردند، بعد آمدند دلیل برایش پیدا کردند، دلیل را بعدا پیدا کردند.

یک حدیثی است مال معاذ ابن جبل که پیغمبر فرمود یمن چطور است؟ گفت بکتاب الله، پیغمبر گفت اگر نبود؟ گفت به سنت رسول الله، گفت اگر آن هم نبود، گفت سعی می کنم رای خودم را با شواهد و این ها استنباط بکنم، تمام کوش و جدّ و جهد خودم را بکار ببرم. بعد پیغمبر فرمود الحمد لله الذی وفق و رسول رسول الله مثلا، خب خودشان هم نوشتند این حدیث جعلی است. این ها دنبال این بودند یعنی در حقیقت باید اول می گفتند پیغمبر گفت به قیاس عمل بکنید و بعد عمل بکنند. ملتفت شدید؟ یکی از مشکلات اهل سنت این است، اول عمل واقع شد، بعد از این که عمل واقع شد آمدند دنبال دلیل گشتند، دنبال توجیه گشتند، نه این که پیغمبر فرمود شما در مسائل علمایتان جمع بشوند اهل حل و عقد جمع بشوند یک تصمیم بگیرند، نکته را دقت بکنید، این نکته خیلی ظریف است. در تاریخ اسلامی و در میراث های علمی دنیای اسلام این نکته مهم است. این حدیثی که به معاذ ابن جبل نسبت دادند این در حقیقت چیست؟ این در حقیقت همان مطلوبشان این بود لکن چون پیغمبر نگفته بود خودشان درست کردند. مطلوبشان این بود که پیغمبر دستور داده باشند به قیاس عمل بکنید، چون چنین چیزی نبود. ببینید در همین روایتی را که ما از عبدالله ابن مسعود، این نصب الراية هم دارد، به نظرم در مستدرک حاکم هم باشد، ما رآه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، همین روایت معروف استحسان. بعدش این است. معروف بین ما همین صدرش را می خوانیم.

یکی از حضار: در عیون اخبار الرضا هم انگار همین نقل شده است، عیون اخبار الرضا قال الآخر فقد رُوی أن النبی قال ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن

آیت الله مددی: بله گفتند، خود سنی ها هم دارند لکن نوشتند ثابت نیستند.

این عبارتی را که از عبدالله ابن مسعود نقل کردند بعدش دارد و لذا التقی الله فی قلوب اصحاب النبی أن یختار ابابکر. تتمه هم دارد، حالا ما ها همیشه آن اولش را نقل می کنیم، این تتمه دارد، ببینید در حقیقت آمد به اجماعی که صحابه آمدند آن را انتخاب کردند پس ما رآه المسلمون حسن عند الله حسن، دقت بکنید! نه این که اصلا خود این عبارت مشعر به همین نکته ای است که من عرض کردم. آن



نکته کلی را خوب دقت بکنید، در حقیقت فقه ابتدا بود بعد برای این که آن اوامر و ادله یا فرض کنید شواهد یا طرقی را که برای اثبات حجیت در فقه می توانست پشتیبان اساسی باشد نه مثل تشخیص لغت و اینها، آنها را جدا کردند.

آن وقت ان شا الله من عرض می کنم، حالا اولش را عرض کردم، بر اثر گذشت زمان نحوه کار فقیه عوض شد، فرض کنید در قرن سوم، مخصوصا چهارم دیگه یکی از شئون فقه این بود که حتی در رجال صاحب نظر باشد چون حدیث خیلی رکن مهمی را قبول کرد، شناخت حدیث، قبول حدیث، این را فرض کنید در قرن دوم هم حتی نبود، قرن اول که اصلا نبود، عرض کردم در این رساله ای که شیخ کوثری در مقدمه نصب الرایه نوشته ادعا می کند، چون ایشان حنفی است و به هر حال حنفی ها حالت خاصی دارند من از ایشان نقل می کنم، نوشته علمای اسلام تا قرن دوم تا زمان شافعی به خبر مرسل عمل می کردند چون دارد که خود ابوحنیفه به خبر مرسل عمل می کرد، حالا شاید عده ای از احناف بعدها عمل نمی کنند. تا سال ۲۰۰ شوخی نیست، تا سال ۲۰۰ به خبر مرسل عمل می کردند ولی بعد بنا شد که به خبر مرسل عمل نکنند. عرض کردم چند دفعه هم در این بحث ها که خود شافعی در الرساله، الان دقیقا در ذهنم نیست، ۳۰ صفحه، ۲۵ صفحه، ۳۵ صفحه، خیلی مفصل بحث خبر مرسل را دارد با این که مال کتاب های اولیه اصول است، بحث خبر مرسل را مثل بقیه ندارد، خیلی مفصل دارد، مثل بقیه بحث هایش نیست، خیلی مفصل وارد شده و اثبات کرده که به قول خودش که خبر مرسل حجت نیست. خب طبیعتا قرن سوم با این تفکر شروع می شود، لذا این بحث می آید یکی از ارکان بحث اجتهاد و فقاها را می گیرد که این خبر مرسل هست یا نه، خب شناخت خبر مرسل در درجه مهمش طبقات است، باید علم به طبقات پیدا بکند، لذا بحث طبقات در رجال هم مطرح شد، سرش هم این بود که چون گفتند خبر مرسل را قبول نداریم، خب اگر مرسل را قبول ندارید این طبقه اش به او می خورد یا نه، اگر طبقه اش به او نخورد پس این مرسل می شود، روشن شد؟ طبیعت بحثی را که آقایان مطرح کردند این اقتضا می کرد که مثلا بحث بکنند لذا فقیه قرن اول نمی آمد بحث بکند که این خبر مرسل هست یا نه؟ این طبقه اش به او می خورد یا نه؟ اصلا فقیه قرن اول کلا این حرف ها را ندارد، اما فقیه قرن سوم دارد، خب طبعا این بحث آمد در اجتهاد هم تاثیرگذار بود. خبر مرسل را قبول بکند یا خبر مرسل را قبول نکند. عده ای از مسائل مثلا همین خبر ابوالعالیة درباره قهقهه و اینها مرسل است. خب ابوحنیفه فتوا داده، اشکال

هم کردند و گفتند خبر مرسل را ایشان قبول کرده. مشهور بعدی ها قبول نکردند. و بعد تدریجا عرض کردم در قرن دوم در خود فقه قیاس خیلی شکل وسیعی گرفت، در قرن اول نداریم، در قرن دوم خیلی شکل وسیعی گرفت، قرن اول شروع شد اما طبیعتا باز بحث پیش آمد اگر در جایی قیاس مخالف با خبر باشد قیاس مقدم است یا خبر مقدم است. آن وقت چون خبر را هم تقسیم بندی کردند، این قرن سوم، قیاس با خبر صحیح، قیاس با خبر حسن، چون آنها خبر حسن را یک معنای دیگری دارند، غیر از حسنی است که پیش ما است، قیاس با خبر حسن، قیاس با خبر ضعیف، خبر ضعیفی که شواهد دارد، خبر این ها همه تدریجا آمدند بحث ها را جدا کردند، عده ای از این بحث ها را به حدیث زدند و عده ای از این بحث ها را هم به اصول زدند، نمی خواستیم وارد این بحث بشوم چون در تعریف اصول و موضوع که مرحوم نائینی صحبت می کنند من آن جا ان شا الله این مطلب را خواهم گفت.

غرض این مطلب را خوب دقت بکنید در حقیقت این طور نبود که اول اصول را بنویسند و بعد وارد فقه بشوند، اول فقه نوشتند، آن وقت آمدند عواملی که ممکن بود در راه رسیدن به حکم و ان شا الله توضیح می دهیم مسئله تنجز حکم تاثیرگذار بود آنهایی که در بیشتر از یک مسئله، در بیشتر از یک باب فقه تاثیرگذار بود و لذا من نمی دانم حالا به فارسی چی بگویم، غیر از کلی، کلی دارای افراد است، اما مراد از این ابواب مختلف است، حالا به جای لفظ کلی عمومی، آن قواعد عمومی و مطالب عمومی که در ابواب مختلف فقه تاثیرگذار بود آن را جدا کردند و اسمش شد اصول. این چیز خاصی هم نبود و لذا الان هم ما به راحتی می گویم فلان مبحث مثلا عود ضمیر را به عام و به بعضی از افراد عام را بیخود در اصول آوردند، این موردی است و این باید در مورد باشد و به فقه برگردد. اصلا این جای اصول ندارد، چیزی نبوده که و این مثلا کی در اصول آمد، چه زمانی و کیفیت فقاهتی که در دنیای اسلام بود، اجتهادی که در دنیای اسلام بود طبیعتا فرق کرد، سرّ این که مرحوم نائینی می گوید یا کفایه می گوید اصول یک موضوعی دارد که نمی توانند پیدا بکنند، حجیت خبر واحد را کجا بیاورند، قیاس را کجا بیاورند، حجیت کتاب را بیاورند، اصول عملیه، اینها اصلا به همدیگر نمی خورند یعنی موضوع واحدی نمی شود لذا می گوید موضوع واحدی است که عنوانش را نمی دانیم اما موضوعی هست، می دانیم هست. این طور مطلبی را که ایشان تصور کردند نیست. بله محور بحث و هدف بحث روشن بود، آن چه که تاثیرگذار در به نتیجه رسیدن

است یا حالا استنباط، چون گاهی استنباط گفته می شود و گاهی استنتاج، حالا بعدا فرق هایش را عرض می کنم. آن چه که می توانست در این جهت موثر باشد این را تدریجا از کتب فقه جدا کردند و شد اباحت اصول که بعد ان شا الله عرض می کنم. این راجع به این تعریف. این تقسیمی را که ما انجام دادیم انصافا برای جمع بین کتب خوب است.

خود ما در نظرم این است که چون آنی را که ما در این مدت نیاز در اصول داشتیم، غیر از مباحث اصول ولایی، البته اصول ولایی چون نوشته نشده، چون اهل سنت نوشتند، اهل سنت به ما می گویند ما این ها را در احکام سلطانیه آوردیم، اصول ندارد، اینها را آوردند اما در احکام سلطانیه، در رسائل خراجیه، در کتب اموال مثلا، مال سیاست، یعنی آن عالم چون جدا بوده در آن جور جاها آوردند اما مستقلا نه. البته عده ای از اهل سنت چون در فقه دنبال مقاصد بودند در احکام ولایی مقاصد نقش اساسی دارد چون در فقه استنباطی از حکم به مقاصد می رسند، در فقه ولایی از مقاصد به حکم می رسند، مصلحت اقتضا می کند با فلان کشور معامله نکنیم. مصلحت اقتضا می کند با فلان کشور معامله نکنیم. از مصالح به حکم می رسند یعنی در فقه ولایی این مطالبی را که ما در اصول گفتیم در فقه ولایی دقیقا به عکس است. از مقاصد و ملاکات به حکم می رسند لذا این خودش یک عالم دیگری است که غیر از آن است، غیر از آن عالمی است که تا حالا در اصول مطرح بود. آن را می خواستند از احکام به ملاکات برسند، مخصوصا مسئله قیاس و رای را، از احکام می خواستند به ملاکات برسند و لذا آن عبارت مشهور را ما همیشه گفتیم تعرف الملاکات بالخطابات، در باب حکم ولایی عکس است، اول ملاک است و بعد حکم است لذا این را بیشتر در مسائل حتی در اجتهاد و تقلید هم ندارند. اگر آن دوره سابق را ببینید، ما در دوره سابق که اجتهاد و تقلید را گفتیم ما بحث ولایت فقیه را در اجتهاد و تقلید آوردیم. اصلا اینها بحث ولایت فقیه را در اجتهاد و تقلید هم ندارند، اهل سنت. چون ولایت را از شئون مجتهد نمی دانستند، در کفایه را نگاه بکنید در مثل عروه در بحث اجتهاد و تقلید اواخر بحث اجتهاد و تقلید که یا مسئله ۵۳ است یا ۵۴ است یا ۵۵ است در اجتهاد و تقلید عروه، دو سه تا از منصب های فقیه را دارد که مجتهدی که از او تقلید می شود یجوز له أن ینصب القیم علی الصغار، یک مقداری از ولایت فقیه را در اجتهاد و تقلید عروه دارد،

در خود عروه در اواخرش نه اوائلش، اوائلش که مسئله فقه استنباطی است و رجوع به فقیه در استنباط، اوائلش این است، مسئله ۵۴ یا ۵۵ یا ۵۹ یا ۶۰ است، شماره مسئله در ذهنم نیست، در آن جا عده ای از احکام ولایی را دارد.

این مناسب بود در کتب فقهی و اصولی ما که حتی الانش هم نیست، الان ما در کتب متعارف حوزوی خودمان به مناسبت اولیای تصرف در باب بیع که بیع مثلاً یا خود شخص باشد یا اگر ناقص است یا قاصر است ولی داشته باشد آن جا مرحوم شیخ و دیگران عده ای بحث ولایت فقیه را مطرح کردند لذا الان به طور متعارف در حوزه های ما در بیع مطرح می شود. الان عده ای از این کتب را که نوشتند به مناسبت اولیای عقد و اولیای شخص به این مناسبت است. با این که این مناسب بود که یا در اجتهاد و تقلید مطرح بشود یا در اصول مطرح بشود و یک اصول کلی هم برای این کار بشود. نه بحث فقهی مرتب مطرح شده است و نه بحث اصولی مرتب مطرح شده است چون واقعا اگر بخواهد بحث اصولی مطرح بشود تقریباً باید الان علمای ما بنشینند و ابداع بکنند، چیزهای جدیدی را درست بکنند که هم جنبه اصولی و قاعده کلی داشته باشد، یعنی هم عمومی داشته باشد و هم بتواند روی آن مبانی ولایت کار را انجام بدهد که حالا فعلاً جایش این جا نیست که اشاره ای کردیم.

یکی از حضار: نباید از فقه شروع بکنیم و بعدش که آن فقه محقق شد دوباره استنتاج احکام کلی بکنیم؟ یعنی می خواهم بگویم اول در فرایند ولایی که اتفاق می افتد ببینیم چکار انجام می شود، آن مدون بشود و بعد اصول عمومی را استخراج بکنیم.

آیت الله مددی: اگر مرادتان این است که باید ببینیم چه شده که خب ما نداریم، اما اگر مرادتان این باشد که اول اصل ولایت فقیه و حدودش را اثبات بکنیم، بعد آن اصول عامه را بیاوریم، این حرف بدی نیست، اولش اصل ولایت فقیه است چون مثلاً فرض کنید آقای خوئی ولایت را قبول ندارد، آقای خوئی قضاوت را هم قبول نفرمودند. البته ما نفی قضاوت کم داریم، شاید بالای ۷۰ درصد در فقه های شیعه قاضی منصوب را قبول دارند، شاید نزدیک ۸۰ درصد.

یکی از حضار: مقصودم این است که همان جور که در قرن اول و دوم اول فقه محقق شد و بعد اصولش،

آیت الله مددی: آن اول فقه بود چون استنباطی بود.

یکی از حضار: این جا هم همین اتفاق در فضای ولایت بیفتد.

آیت الله مددی: مشکل در فضای ولایت چون آنی که در واقع شیعه واقع شد ولایت اهل بیت بود، مگر کسی بخواهد بگوید آن ولایت اهل بیت را به فقیه بکشد مثلاً، آن خیلی مشکل است، لذا عرض کردم اول باید مبانی آن روشن بشود یعنی آن که شد این طور بود، تقریباً آن چه که می شود گفت.

من چند دفعه عرض کردم و وقت هم تمام می شود، این نکته تاریخی را هم بگویم. یک نامه ای سربداران به مرحوم شهید اول نوشتند، چاپ شده و در مجالس المومنین هم هست، نامه ای که آن خواجه کزای سبزواری به شهید اول به جبل العامل نوشته، چون زمان عثمانی ها بود، آن منطقه تحت نفوذ عثمانی ها و تحت نفوذ سنی ها بود. این ها هم یک حکومت شیعی محدودی در خراسان و در سبزواری ایجاد کرده بودند. البته سبزواری به لحاظ تاریخیش اصولاً همیشه شهر شیعه حساب می شد، شیعه های تند، نیشابور سنی بود چون این تقسیم بندی ها از همان زمان ها بین شهرهای سنی و شیعه بود، همین قم و آوه، ساوه سنی نشین بود و آوه شیعه نشین بود. البته نسبت به آوه را آبی می گفتند، الوزير الآبی، آبی ها منسوب به این آوه هستند. علی ای حال این منطقه ای که منطقه کشاورزی هم هست، بد نیست. این ور قم بین طرف ساوه و جاده تهران. ساوه شهر سنی نشین بود و آوه شهر شیعه نشین، سبزواری را شیعه نشین و نیشابور را سنی نشین و هلم جرا، حالا وارد آن بحث نشویم.

در آن جا مرحوم خواجه مویّد سبزواری به شهید اول که نامه می نویسد از او تقاضا می کند که ایشان این جا بیایند که ما مثلاً جمع شدیم و حکومت حکم شیعی را اجرا می کنیم، از او تقاضا می کند که برای بیان احکام بیاید، یعنی دقیقاً همان فقه استنباطی، شما این جا بیایید و احکام را به ما بگویید. حالا تقریباً بعد از صد سال، کمتر یا بیشتر، شاه طهماسب شاه دوم صفوی ها طبق نامه ای که می نویسد، به قول آقای امینی در شهداء الفضیلة ایشان آورده و اسمش را به عربی گذاشته فرمان الشاهی، در فرمان شاهی به تعبیر ایشان، در مجالس المومنین هم موجود است. فاصله زمانی زیاد نیست، ایشان اصلاً شروع می شود این فرمان شاه طهماسب به این که طبق فرموده ائمه علیهم السلام ولایت در زمان غیبت با فقهاست، اصلاً نامه اساساً بر اساس ولایت فقیه است، یک حکومت مختصری را شیعه درست

می کند که در آن جا صحبت ولایت فقیه توش نیست، با این که محدوده است، سبزوار خیلی کوچک است اما در ایران که می آید شاه طهماسب که کاملاً هم واضح است از همین روایت عمر ابن حنظله در آوردند، مضامینش آن است و لذا تمام امور را در همین نامه شاهی، حتی من یک وقتی هم شرح دادم، حتی امور اجتماعی را هم ایشان در همین ولایت فقیه آورده است. خب طبیعتاً در شیعه کار جدیدی بود، فرض کنید سال ۹۳۰، ۹۴۰ مثلاً همچنین کاری اتفاق بیفتد، نهصد و سی و خرده ای است چون مرحوم محقق کرکی شهید شد، ایشان هم چون تمام امور را به دست محقق شیخ علی، در این فرمان شاهی مراد از محقق شیخ علی همین محقق کرکی صاحب جامع المقاصد است. ایشان هم معلوم نیست، خود مرحوم آقای امینی ایشان را جزء شهدا اسمش را برده، معلوم نیست، یک سفر دومی که از ایران آمد، به ایران می آمد و سرکشی می کرد و امور ایران و دادگاه ها را بررسی می کرد و اوضاع را از نزدیک می دید و به عراق بر می گشت، نزدیک نجف که الان حیدریه می گویند، سابقاً خان نص، آن کاروانسروای بین نجف و کربلا، خان یعنی کاروان سرا و نص یعنی نصف، نصف یک راه یک کاروانسرائی است که شاه عباس ساخته. در این جا ایشان مسموم شد لذا ایشان را با دست بردند نجف و در نجف دفن کردند یعنی تا نجف تشییع کردند، رضوان الله تعالی علیه، معلوم نیست چطور شد که ایشان شهید شد و چه عواملی پشت پرده شهادت مرحوم محقق کرکی وجود داشت قدس الله نفسه.

علی ای حال حتی آن جا دارد نصب و عزل روسای عساگر، این خیلی عجیب است. حالا محق در نجف است، مشغول بحث و تدریس، فرماندهان ارتش را هم ایشان نصب می کرد، حتی عزل هم دارد، نصب و عزل، اختیار کلیه امور را، خب این کاملاً واضح است که بحث ولایت فقیه است. اگر از این زمان مباحث ولایت فقیه مطرح می شد خب بهتر بود، خب خود مرحوم مجلسی در مرآت العقول نگاه بکنید در ذیل حدیث عمر ابن حنظله در جلد در بحث کتاب العلم که این روایت را آورده، آن جا نگاه بکنید ایشان می خواهد تایید بکند، خب طبعاً همین بحث و همین روایت و این که آیا دلالت می کند مرحوم علامه مجلسی می گوید و قال بعض اعلام المعاصرین، محققین، حالا تعبیرش یادم رفت، مرآت العقول هست، اشکالاتی از بعضی از معاصرینش در ولایت فقیه مطرح می کند، حدود ده پانزده تا، بعضی از آن اشکالات هنوز هم مطرح نشده است. خیلی هم اشکالات قوی است انصافاً، انصافاً در اشکالات، این را مرحوم مجلسی نقل می

کند و ما هم مدت ها متحیر بودیم که این اشکالات با این قوت مال کیست، بعد دیدیم در این چاپ جدید حاشیه ملا رفیعی نائینی که چاپ شده این اشکالات مال ملا رفیعا است، این را مرحوم مجلسی نقل می کند. مرحوم مجلسی هم سعی می کند جواب بدهد لکن جواب های مرحوم مجلسی یک مقدار مشوه است.

غرض همین بحث هایی که الان مطرح است از همان اول که این بحث مطرح شد سلبا و ایجابا مطرح شد، خب این بحث یکی از مباحث بسیار بسیار مهمش تعیین فقیه مخصوصا با تعدد فقهاست. خب در این جا این بحث را می شود در اصول آورد، در اصول در فقه ولایی، اصل ولایتش ثابت بشود، این کلیاتش، بیعت و تاثیری که بیعت دارد یا ندارد، در این جا شاه شیعہ آن را قبول کرد، در این جا آن کسی که آمد این ولایت را در اختیار او گذاشت انتخاب در زمان مجلس خبرگان، به جای مجلس خبرگان شخص شاه بود، نه مراجعه به فقها که فقها ببینند یک کسی را معین بکنند و بگویند ایشان اعلم است، همین اول بحث اشاره ای کردم، این شیخ ابراهیم قطیفی با ایشان خیلی بد است و خیلی هم الفاظ تندى راجع به ایشان دارد که نه علم دارد و نه تقوا دارد و نه ورع دارد، خیلی غیر مناسب صحبت می کند، چند تا رساله علیه ایشان دارد، خیلی غیر مناسب صحبت می کند انصافا بینی و بین الله. البته خود شیخ ابراهیم هم مرد ملایی است، این را نمی شود انکار کرد، و مرد واقعا ملایی است لکن ایشان هم تصادفا ده سال بعد از محقق کرکی وفات داشت، آن هم مرد ملایی است، انصافا کتاب هایی که نوشته مرد فاضلی است، نمی شود انکار کرد و قابل انکار نیست، لکن این تندى ایشان با مرحوم محقق کرکی این انصافا قابل قبول نیست این مقدار تندى به این درجه. تعابیر خیلی غیر مناسبی دارد.

علی ای حال کیف ما کان اگر فقه ولایی هم اصلش ثابت بشود و هم اصولی برایش قرار داده بشود کار خوبی است، فردا تتمه کلام.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين